

تجربه‌گرایی دینی

دکتر محمدتقی فعالی / استادیار گروه فلسفه و کلام

چکیده: تحولات سدهٔ اخیر در غرب سبب شده است پژوهش‌های فلسفی وارد مرحلهٔ جدیدی شده، گرایش‌های گوناگون فلسفی سربرآورد. از جمله این شاخه‌ها، معرفت‌شناسی است که به سه حوزهٔ علمی، عرفانی و دینی تقسیم می‌شود. تجربه‌گرایی دینی که از مباحث مهم معرفت‌شناسی است. در قرن نوزدهم توسط "شلایر ماخر" پایه‌گذاری شد و پس از وی توسط شاگردان او و دانشمندان دیگر رشد و گسترش یافت. نویسندگان به عوامل و ریشه‌های پیدایش تجربه‌گرایی دینی پرداخته، پنج عامل عمده - مکتب رمانتیک، نقادی کتاب مقدس، مکتب نقدی کانت، تعارض علم و دین و مخالفت با الهیات طبیعی - در ظهور اندیشهٔ تجربهٔ دینی را مورد بررسی قرار داده است. مقالهٔ حاضر، حاصر گفتارهای استاد محمدتقی فعالی پیرامون "تجربه‌گرایی دینی" است.

کلیدواژه: فلسفهٔ عرب / تاریخ فلسفهٔ عرب / معرفت‌شناسی / تجربه‌گرایی / معرفت‌شناسی دینی / ریشه‌های تجربه‌گرایی / شلایر ماخر.

تجربهٔ دینی از مفاهیمی است که به دنبال عواملی گوناگون برای اولین بار در جهان غرب ظهور یافته است. چنان که می‌دانیم نفوذ علم و فلسفهٔ نقادی در غرب مدرن، پایه‌های عقلانی مسیحیت را دچار تزلزل کرد و این آغاز رنگ‌باختن عقلانیت بود. از این رو مدافعان دین مسیحیت به دنبال این هجوم‌ها تلاش کردند تا به هر طریق ممکن به دفاع از این دین بپردازند. مبحث تجربه‌گرایی دینی نخستین تلاش‌ها در این زمینه است که اولین بار در قرن نوزدهم توسط شلایر ماخر و بعدها توسط دیگران چون اتو، پراودفوت و ... مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

جایگاه تجربه‌گرایی دینی

امروزه در جهان فلسفی مدرن گرایش‌های گوناگون فلسفی تا حدود پنجاه شاخهٔ تخصصی را شاهدیم. از جملهٔ این شاخه‌ها معرفت‌شناسی است که خود به دو شاخهٔ عمده تقسیم می‌شود: معرفت‌شناسی عام، معرفت‌شناسی خاص.

معرفت‌شناسی عام، یک دانش مولد است. به این معنا که به بیان ویژگی‌ها و خصایص عمومی معرفت می‌پردازد تا در دیگر شاخه‌های علوم از آن استفاده شود. نسبت میان معرفت‌شناسی عام و دیگر علوم همان نسبت میان اصول (علم مولد) و فقه (علم بهره‌برنده از اصول) است. معرفت‌شناسی عام قدمتی ۳۰ ساله داشته، امروزه ۶ شاخهٔ تخصصی دارد. از شاخه‌های مهم آن "تفکر نقدی" است که روش‌ها و شیوه‌های علمی نقد یک اندیشه را بررسی می‌کند. تفکر نقدی، خود با سه پرسش عمده آغاز می‌شود: ۱- روش‌های

علمی تخریب یک اندیشه کدامند؟ که تا امروز ۹۶ روش نشان‌دهنده این عوامل مخرب بیان شده است. ۲- شیوه‌های تصویر اندیشه کدامند؟ یعنی یک اندیشه چگونه تقویت می‌شود تا مورد بحث واقع شود؟ که امروزه ۶۰ شیوه علمی در این زمینه وجود دارد. ۳- تعریف و ماهیت سؤال چیست و به چه چیزی سؤال گفته می‌شود؟ یا این که ناپرسیدنی‌ها (لایستل عن مایفعل) و پرسیدنی‌ها کدامند؟ امروزه در دانشکده‌های علوم انسانی، مبحث تفکر نقدی به عنوان درسی عمومی به ارزش چهار واحد ارائه می‌شود تا دانشجویان با شیوه‌های تخریب، روش‌های طرح صحیح پرسش آشنا شوند.

معرفت‌شناسی خاص نیز خود به سه حوزه مختلف تقسیم شده است:

۱- معرفت‌شناسی علمی (تجربی) که ناظر به کلیه دانش‌های علمی و تجربی بوده، از این نظر شبیه به فلسفه علم است.

۲- معرفت‌شناسی عرفانی که ناظر به معارف و مباحث عرفانی نظیر کشف و شهود دینی است و این خود در واقع محور عرفان عملی و نظری است.

۳- معرفت‌شناسی دینی که ناظر به هر نوع تحقیق و بررسی پیرامون معارف دینی و نه خود دین است. بنابراین موضوع معرفت‌شناسی دینی؛ دین، قرآن، روایات، ایمان و باور دینی نیست بلکه موضوعش معرفت دینی و به تعبیر امروزی "قرائت‌های برآمده از دین" است. لذا فقه یک معرفت دینی است و بحثی که پیرامون آن می‌شود معرفت‌شناسی دینی است. همچنین عرفان، نوعی برداشت از دین است با عینکی خاص. حتی فلسفه نیز آنجا که ناظر به دین باشد یک نوع معرفت دینی است. بنابراین معرفت‌شناسی دینی از نوع معارف درجه دو است چون موضوعش معرفت اما متعلقش نه خود دین که معرفتی از دین است. یا به تعبیری از نوع معارف پسینی (نه پسینی کانتی) است به این معنا که پس از حصول معرفتی از دین، حاصل می‌شود.

معرفت‌شناسی دینی در حدود بیست سرفصل کلی و کلان دارد. یکی از مباحث این حوزه، نسبت میان معارف دینی و غیردینی است. در این زمینه شش یا هفت دیدگاه مهم و اساسی در غرب مطرح است که یکی از این دیدگاه‌ها در کشور ما به عنوان "قبض و بسط تئوریک شریعت" شناخته شده است. از مباحث دیگر این حوزه، مسئله ایمان است. در اسلام هم این مسئله دارای پیش‌زمینه‌ای قوی و تاریخچه‌ای مستند است، چرا که اولین مسئله کلامی اسلامی نه جبر و اختیار و نه قضا و قدر که ایمان بوده است. قرون دو، سه و چهار شاهد رشد این مسئله و قرون بعدی نظاره‌گر افول آن بوده‌اند. با نگاه به قرآن می‌بینیم که محور ارزش‌ها «الذین آمنوا» است: «والعصر ان الانسان لفی خصر إلی الذین آمنوا...» یعنی مؤمنان اهل نجاتند. این سیر تاریخی ایمان در جهان اسلام است. اما در جهان غرب، درست عکس این مسئله است، در ابتدا ایمان مسئله‌ای مهم نبود حال آنکه امروزه و به خصوص چند دهه اخیر، مسئله‌ای فوق‌العاده مهم تلقی شده است.

سومین مبحث این حوزه تجربه‌گرایی دینی است که تاریخچه آن به قرون نوزدهم بازمی‌گردد. و بنیانگذار این اندیشه، فیلسوف بزرگ آلمانی، «شلایر ماخر» است. درباره او گفته‌اند: او فلسفه مکتبی تأسیس نکرد بلکه تلاش‌های او به ایجاد عصری جدید در جهان فلسفه انجامید. کتاب مهم او «ایمان مسیحی»، نقشی تعیین‌کننده در حرکت عظیم این پژوهش در غرب داشته و دارد.

نگاه تجربه‌دینی به حالات درونی است. شلایر ماخر و پیروانش پس از بررسی عوامل متعدد موجود، مبحث تجربه‌گرایی دینی را به عرصه جهان اندیشه وارد کردند تا به این وسیله به تعبیری، دین را نجات بخشند. آنها پس از رسیدن به این نتیجه که اصول مسیحیت قابلیت عقلانی شدن ندارد و هیچ‌گونه توجیه عقلانی برای آن یافت نمی‌شود به ابزار دیگر انسان یعنی «قلب» و «حالات و تجارب درونی» او رو آوردند و دین را امری دانستند که بر دل و باطن وارد شده، انسان توسط دل آن را تجربه می‌کند.

عوامل و ریشه‌های پیدایش تجربه‌گرایی

به طور کلی پنج عامل عمده در ظهور اندیشه تجربه‌دینی مؤثر بوده است: ۱- مکتب رمانتیک ۲- نقادی کتاب مقدس ۳- مکتب نقادی کانت ۴- تعارض علم و دین ۵- مخالفت با الهیات طبیعی.

۱- مکتب رمانتیک

ظهور مکتب رمانتیک در قرن هجدهم نتیجه به بن‌بست رسیدن تفکرات فلسفی آن دوران بود. در آن زمان، متفکران غربی از استدلال‌های خشک و بی‌روح فلسفی به تنگ آمده بودند و نوعی گرایش به بُعد احساسی - عاطفی و رمانتیک به وجود آمده بود. این جریان بعد از یأس از مطلق‌انگاری عقل و تعقل‌ورزی افراطی ارسطویی در اروپا و به طور کلی در جهان غرب آغاز شد. در اثر پیدایش چنین جریانی، مردم عمدتاً به اموری که جنبه احساسی و عاطفی داشت مثل نقاشی روی آوردند. در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم این جریان از حوزه ادبیات به فلسفه و از فلسفه به عرصه دین کشیده شد. تا آنکه متفکران عصر، قائل به این شدند که دین نیز بُعد عاطفی و درونی دارد. بر این اساس، آهسته آهسته بُعد تجربی دین هم ظهور کرد.

۲- نقادی کتاب مقدس

در قرن نوزدهم و بیستم حتی اواخر قرن هجدهم افرادی پیدا شدند که در حوزه‌های مختلف از جمله ادبیات، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی، دست به نقد عهدین قدیم و جدید زدند. آنها نشان دادند که این یک کتاب آسمانی از جانب خدا نبوده، دست نوشته بشر است - که این مطلب امروزه یک امر مسلم و قطعی است - آنها حتی نشان دادند که تاریخ نگارش هر یک از این متون مقدس، براساس نکات ریز زبان‌شناسی چه زمانی و چه قرنی بوده است. به عنوان مثال، کتاب «یوحنا» مربوط به سده سوم میلادی است. این متون چون دست نوشته بشرند، بنابراین قابل نقدند و تا امروز ده‌ها نقد بر آنها نوشته شده است. شلایر ماخر در

زمینه نقد کتاب مقدس، اعتقاد داشت که این کتاب هرچند الهی نیست، ولی مضمون آن را باید در درون انسان و خود او یافت. تلاش او برای این بود که حرمت این کتاب را در برابر نقدهای متفاوت حفظ کند.

۳- مکتب نقادی کانت

از مهم‌ترین عوامل پیدایش، مکتب نقادی در قالب فلسفه کانت است. او معتقد بود ذهن انسان سه لایه دارد: حس، فاهمه و عقل عملی. به اعتقاد او، معرفت حسی حاصل تعامل دو چیز است: یکی داده بیرون و دیگری مقوله زمان و مکان. بنابراین معرفت حسی فقط مساوی با داده خارجی نیست، بلکه ذهن نیز در مفاهیم حسی نقش داشته و خودش به آنها اضافاتی می‌بخشد. اما فاهمه دارای چهار دهلیز (مقوله) است: کمیت، کیفیت، نسبت و جهت. مفهوم لایه سوم - عقل عملی - در نظر کانت حاصل جمع حس خارجی با یک یا چند دهلیز از حس فاهمه است که در اثر این آمیختگی معرفت عقلی بدست می‌آید. آنچه کانت در پی اثبات آن است این است که: اگر در هر سه محدوده و سه لایه حس، فاهمه، عقل نظری و عملی کنکاش کنیم، خواهیم دید که معرفت، ادراک صرف داده خارجی نیست. بلکه ذهن یک لوح نانوشته و سفید - به تعبیر فلسفه اسلامی - نبوده بلکه وجودی فعال است. یعنی ذهن هنگام ادراک معرفت، فعالانه عمل می‌کند، و صرفاً یک تابلو یا لوح سفید منفعل و قابل ارتسام و انتقاش نیست، بلکه به آنچه از خارج می‌آید، چیزی هم اضافه می‌کند تا حاصل جمع اینها ادراک، معرفت و علم باشد. بنابراین کانت معتقد شد که معرفت‌ها، ادراکات انسانی واقع‌نما نیستند. تعبیر او از لایه‌های ذهن، عینک قرمزی است که شخص به چشم زده است، که به هر چه نگاه می‌کند آن را به رنگ سرخ می‌بیند. حال اگر از او سؤال شود که جهان واقعاً چگونه است؟ ممکن است سه پاسخ بدهد: ۱- به گونه‌ای که من می‌بینم جهان سرخ است. ۲- هیچ جای جهان سرخ نیست غیر از گونه‌ای که من می‌بینم. ۳- بعضی از امور خارجی سرخ‌اند. آن‌گونه که من می‌بینم و بعضی دیگر سرخ نیستند نه آن‌گونه که من می‌بینم. کانت می‌گوید: اگر شخص بخواهد از میان این سه گزینه، یکی را انتخاب کند تنها راهش این است که عینک را بردارد. در این صورت خواهد فهمید که میان این سه، کدام درست است. در نتیجه کانت معتقد است: اگر عینک برداشتنی نباشد شخص برای کشف واقع - آن‌گونه که هست - هیچ راهی ندارد. کانت می‌پرسد: کدام عینک است که برداشتنی نیست؟ ذهن انسان عینکی است که پیش روی انسان است و انسان با این رنگ ذهن به همه چیز می‌نگرد. رنگ‌های ذهن نیز همان حس، فاهمه و عقل عملی‌اند. بنابراین، «واقع» کشف‌ناشدنی است. چرا که ذهن فعال است و ایفای نقش می‌کند. کانت نشان داد که مسائل معرفت‌شناسی و کشف قواعد آن، مقدم بر هستی‌شناسی است و اگر آن قواعد کشف نشوند، هیچ چیز حتی «هستی» را نمی‌توان شناخت.

او پس از ارائه مبحث عقل نظری، به طرح دین‌شناسی پرداخته می‌گوید: خداوند نه در قالب زمان و مکان و نه مقولات فاهمه که فرازمان، فرامکان و فرامقوله و در نتیجه «فراذهن» است. بنابراین خدا و دین، قابل اثبات عقلانی نیستند. کانت که بیشتر نقاد فلسفه، آن هم با هدف نجات متافیزیک و الهیات بود تلاش

کرد متافیزیک را از حوزه عقل نظری خارج ساخته، در محدوده عقل عملی وارد کند. او در ادامه می‌پرسد: اخلاق مقدم است یا دین؟ به اعتقاد وی دین نمی‌تواند بر اخلاق مقدم باشد. چرا که با پذیرش چنین فرضی دین را به عنوان یک ابزار پذیرفته‌ایم و نگاه ابزارگرایانه به دین پذیرفته نیست. بنابراین دین وسیله و ابزار نیست بلکه هدف و مقصد است.

کانت تلاش کرد که دین را از حالت ابزاری خارج سازد. اما عده‌ای از حرف او چنین نتیجه گرفتند که اگر دین، هدف باشد و اخلاق مقدم، طبعاً فیلسوف و متفکر از دریچه اخلاق به دین می‌نگرند و اگر از راه اخلاق به دین برسیم دینی خواهیم داشت که حیثیتش اخلاقی است. یعنی در پیش رویمان یک دین اخلاقی خواهیم داشت. دین اخلاقی دین شهودی است و دین شهودی، دین عاطفی، درونی و شخصی است و طبعاً یک دین تجربی به معنای تجربه درونی است. این مباحث و نتیجه‌گیری‌ها، زمینه‌ساز پیدایش نوعی تجربه‌گرایی دینی و نگاه تجربی به دین شد.

۴- تعارض علم و دین

چنانکه می‌دانیم، انقلاب علمی و صنعتی و پیشرفت‌های غربیان از قرن هفدهم به بعد، اسباب رشد و توسعه آنان در بسیاری از زمینه‌ها را فراهم کرد. این انقلاب علمی، آهسته آهسته توسعه یافت تا آن که سراسر اروپا و غرب را فراگرفت. هر زمان و هر از گاه ک علم، رشد و توسعه بیشتری می‌یافت، چنین تصور می‌شد که دین گامی به عقب می‌رود، به گونه‌ای که متفکران غربی تصریح می‌کردند علم که از در وارد شد، دین از دریچه دیگر فرار کرد!! بحث‌ها و چالش‌های شدید، میان طبیعیون و متولیان و متفکران دینی روز به روز بیشتر و جدی‌تر پیگیری می‌شد. به طور مثال، دین آسمان‌ها را هفت گانه می‌دانست، اما علم می‌گفت: بیشتر از یکی دیده نشده است. یا آن که دین می‌گفت: ریشه انسان از خاک است. اما علم با بررسی‌هایش ادعا می‌کرد که چنین نیست. این نزاع‌ها در ابتدا در قالب گزاره‌های دینی و علمی مطرح بود. اما آهسته آهسته به پیش‌فرض‌های دینی و علمی تبدیل شد.

در این میان، افرادی چون شلایر ماخر کوشیدند به نحوی به این جنگ و نزاع خاتمه دهند و دین را از چنین نگرش‌هایی نجات دهند. شلایر ماخر با تعیین محدوده برای علم و دین این دو را از هم جدا کرد. او درباره ادعای خود که «محدوده دین از محدوده علم کاملاً جدا است» چنین توضیح داد که ارتباطات انسان سه گونه است: ۱- رابطه‌اش با خدا ۲- رابطه‌اش با طبیعت ۳- رابطه‌اش با دیگر انسان‌ها. رابطه اول را دین به عهده می‌گیرد و رابطه‌های دوم و سوم به عهده علم است. از تقسیم‌بندی شلایر چنین نتیجه گرفتند که اولاً، ترازو به سمت علم، سنگینی کرده و به اصطلاح چربیده است. ثانیاً، این دو مقوله از هم جدا بوده، حق دخالت در امور غیر محموله را ندارند. در نتیجه، خدا و دین و امور دینی - علمی نیز چون طبیعت و روابط اجتماعی دینی نیستند و ثالثاً، این که چنین تفکری سرآغاز تز "جدایی دین از سیاست" و سایر روابط اجتماعی مثل اقتصاد و ... شد.

شلایر ماخر در ادامه، چنین توضیح داد: ما دو گونه تجربه داریم. یکی تجربه علمی و دیگری تجربه دینی. این دو دایره غیرمتداخل و غیرمرتبط‌اند. او با این تدبیر، مسئله تعارض را حل کرد.

۵- مخالفت با الهیات طبیعی

الهیات طبیعی، دارای دو ویژگی خاص است: ۱- از طبیعت آغاز شده است. ۲- با ابزار عقل و به کمک طبیعت، ماوراء را اثبات می‌کند. برهان حرکت، نظم، حدوث و قدم، محرک اول ارسطو و ... همه براهینی هستند که به نحوی از طبیعت آغاز شده و سعی دارند با ادله عقلی، خدا را اثبات کنند. این الهیات، الهیات سنتی و کلاسیک جهان غرب است. قبل و بعد از میلاد مسیح در یونان وجود داشته، در قرون وسطی هم توسط «آگوستین» و «آکوئیناس» مطرح شده و بازخوانی جدید آن نیز توسط «آنسلم» ارائه شده است.

اولین کسی که با الهیات طبیعی مخالفت ورزید هیوم بود، که ضمن وارد ساختن اشکالاتی بر برهان نظم، تقریر خاصی نیز از "اصل علیت" ارائه کرد. او اصل علیت را تداعی و معانی تلقی کرد. چنان که می‌دانیم اصل علیت، زیربنای مسأله الهیات طبیعی است و برهان نظم هم متکی بر همین اصل است. البته باید یادآور شد که هدف هیوم جنگیدن با دین نیست، او یک شکاک دینی است نه ملحد! در واقع هیوم شکاکیت دینی را آغاز کرد (الحاد در جهان غرب، محصول قرن بیستم است). به طور کلی از این منظر سه جریان دیده می‌شود: ۱- دین‌داری ۲- شکاکیت دینی ۳- الحاد، بنابراین هیوم و کانت، آغازگر الحاد نیستند. آنها در مقوله‌های ثابت و سنتی دینی، نوعی تشکیک ایجاد کردند. اما جهان غرب نتوانست به این تشکیکات پاسخ گوید، بنابراین به الحاد رسید. مخالفان الهیات طبیعی می‌گفتند: "حس‌گرایی، تجربه‌گرایی و علم‌گرایی، ما را به سمت جهان ماده می‌کشاند. اما دین، ما را به مافوق طبیعت و مافوق حس می‌برد و هر آنچه مافوق حس است، اعتباری ندارد". آنها می‌گفتند که معنا دارای تمام مفاهیم دینی، فوق طبیعت و فوق حس است، پس نه تنها قابل اثبات نیست که اساساً بی‌معنا و مهمل است.

شلایر ماخر و دیگران سعی کردند با این جریان، مقابله کنند. اما از آنجا که آن را خیلی قوی دیدند برای نجات دین، دست به تمهید نظریه‌ای زدند که امروزه به نظریه تجربه‌گرایی دینی معروف است. وجود عوامل فوق سبب شد تا شلایر ماخر، این پروژه را طراحی کرده، دین را به طور عمده از بیرون به درون و از حالت عقلی به حالت تجربی ببرد. بر همین اساس، طرح بزرگ دینی او توسط او و دیگران چون رودلف اتو، پراود فوت و ... ادامه دارد.

تعریف تجربه دینی

تجربه دینی مرکب از دو واژه "تجربه" و "دینی" است. اگرچه در تعریف، معمولاً می‌گوییم آن امر چه هست (تعریف اثباتی) ولی در اینجا به تعریف سلبی می‌پردازیم. «تجربه چه نیست؟» تجربه‌گاه به معنی آزمون، گاهی حس و زمانی نیز به معنی یک امر مرموز و مجرد استعمال شده است. اما تجربه مورد نظر ما هیچ کدام از این‌ها نیست. پس تجربه چیست؟ به قول هرد از فیلسوفان دینی معاصر «تجربه، آگاهی

بی‌واسطه از مقام الوهیت است». به طور کلی تجربه یعنی مواجهه رودررو، رخ به رخ و چهره به چهره با امر قدسی. تجربه، یعنی حضور زنده و در متن واقع بودن با امری که خود دارای سه ویژگی است: ۱- برای انسان، زنده است. ۲- انسان واجب چنین تجربه‌ای می‌تواند با افراد مشابه احساس همدلی داشته آنها را درک کند. ۳- نوعی آزمایش شخصی است. چون بعضی‌ها عقده تجربه‌گرایی دارند و می‌خواهند خودشان را با آن شرایط مواجه سازند. اما واژه «دینی» به معنای امری است که حوزه‌ای ماورائی مثل روح، خدا، جهان آخرت دارد. تجربه دینی باید دارای دو شرط باشد: ۱- در حوزه دین باشد. ۲- شخص فاعل تجربه، در بیان و گویش آن حالت از تعابیر و واژگان دینی بهره گیرد.